



دهه کرامت

سالروز تولد کریمه اہل بیت (س) تا میلاد نخبہ امام مہربانی ما (ع)

دهه کرامت مبارک

۱۳ تیر تا ۲۳ تیر ۱۳۹۸



محمد رضا عابدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا (ع) فرمود: خدا رحمت کند کسی که علوم ما را فراگیرد و به مردم آموزد. اگر مردم سخنان زیبای ما را بدانند به طور قطع از ما پیروی می‌کنند. سرلوحه نامه عمل مؤمن با حسن خلق آغاز می‌شود. شگفت دارم از کسی که بندگان را می‌خرد تا آزاد کند، چگونه با خلق نیکو نمی‌خواهد آزادهای را بخرد. اُمّت پیامبر همواره در خیر و نیکی خواهند بود تا آنگاه که باهم دوستی کنند، رفت‌وآمد داشته باشند، امانت را اداء کنند، از محرّمات دوری نمایند، از مهمانان پذیرائی نمایند، نماز را برپا دارند و زکات را پرداخت کنند. هرگاه این کارها را نکنند گرفتار قحط و خشکسالی می‌شوند. (الحکم الزّاهرة، انصاری، ص ۲۶۷). شخصی بی‌دین خدمت امام رضا (ع) رسید. امام (ع) فرمود: ... اگر گفته شما صحیح باشد - گر چه چنین نیست - و ما و شما در یک‌راه باشیم. آنچه نماز خواندیم، روزه گرفتیم، زکات پرداختیم و اقرار نمودیم؟! به ما ضرری نمی‌رساند. اما اگر گفته ما صحیح باشد - که به طور قطع همین‌طور هم هست. - آیا شما هلاک نخواهید گشت؟ آیا ما رهایی نخواهیم یافت؟! شخص بی‌دین گفت: خداوند تو را رحمت نماید، پس مرا آگاه فرما که خدا کجاست و چگونه است؟ فرمود: وای بر تو! به راهی اشتباه رفته‌ای. خدا مکان را آفرید. او بوده و مکانی نبوده است. او کیفیت را ایجاد کرد، زمانی که کیفیت نبوده است. خدا با مکان، کیفیت و حواس شناخته نمی‌شود. خدا با هیچ چیزی مقایسه نمی‌گردد. احمد همدانی گفت: مردی خراسانی به امام رضا (ع) عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا، رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که فرمود: چگونه خواهید بود موقعی که بعضی از من در سرزمین شما دفن شود؟ چگونه خواهید بود موقعی که ستاره من در زمین شما غائب شود؟ چگونه امانت مرا حفظ خواهید کرد؟ امام رضا (ع) فرمود: من در سرزمین شما، مدفون خواهم شد. من پاره‌ای از پیامبر شما هستم. من امانت و ستاره هستم. هر کس مرا زیارت کند درحالی که می‌داند آنچه را خدای عزوجل از حق و طاعت من واجب ساخته است، من و پدرانم روز قیامت شفیع او خواهیم بود. هر کس را در روز قیامت ما شفیع او باشیم نجات می‌یابد. هر کس مرا با وجود دوری خانه‌ام زیارت کند، روز قیامت در سه جا نزد او می‌آیم تا این که او را از وحشت نجات دهم: هنگامی که نامه اعمال از راست و چپ پراکنده شود و در نزدیکی صراط و در نزد میزان و ترازو، برای سنجش اعمال. کسی که فاطمه دختر امام کاظم (ع) را زیارت کند، بهشت از آن اوست. هر کس نتواند ما را زیارت کند، پس دوستان صالح و شایسته ما را زیارت کند ثواب زیارت ما بر وی نوشته می‌شود و هر کس نتواند صله ما را به جای آورد، صله دوستان شایسته ما را به جای آورد، ثواب صله ما بر او نوشته می‌شود. امام صادق (ع) فرمود: وقتی یکی از برادران ما از زیارت ما، یا زیارت قبور ما برگردد، به استقبال او بروید. به او سلام بگویید و به آنچه خدا به او عطا فرموده، تبریک بگویید، زیرا در این صورت، برای شما مثل ثواب او خواهد بود. ثوابی مثل ثواب او از رحمت خدا، شما را خواهد پوشاند. به درستی که کسی نباشد ما را زیارت کند یا قبرهای ما را زیارت کند مگر این که رحمت او را می‌پوشاند و گناهان او آمرزیده می‌شود. (ثواب الاعمال، بندریگی، ص ۲۱۱، خصال، جعفری، ج ۱، ص ۲۴۹ و در الأخبار/ص ۵۷). **امام رضا (ع)** فرمود: خداوند به یکی از انبیاء وحی فرستاد و فرمود: هرگاه صبح از خانه بیرون شدی نخستین چیزی که از مقابلت ظاهر شد آن را بخور، دومی را مخفی بدار، سومی را هم بپذیر، چهارمی را مایوس نگردان و پنجمی را هم از وی فرار کن. پیامبر هنگامی که صبح از خانه برآمد در مقابل خود کوهی را مشاهده کرد و گفت: خداوند امر کرده من این را بخورم او هم چنین حیران و سرگردان که با این کوه بزرگ چه کند، او با خود گفت: خداوند فرمان داده تا من او را بخورم و او بی‌جهت مرا تکلیف به این کارنکرده است او نزدیک شد و او را مانند لقمه‌ای یافت و خورد و بسیار هم لذت برد. از آنجا عبور کرد و در بین راه طشتی از طلا پیدا شد و او گفت: خداوند به من امر کرد این را مخفی بدارم، لذا آن طشت را در زمین دفن کرد و از آنجا گذشت ناگهان متوجه شد طشت از زیر خاک بیرون شده است، او گفت: من فرمان خداوند را در آن باره آن جام دادم و به راه خود ادامه داد و رفت. او به راه خود ادامه داد ناگهان از مقابل او پرنده‌ای ظاهر شد که یک باز آن را مورد تعقیب قرار می‌داد، پرنده خود را به او نزدیک و پیرامون او به حرکت درآورد، او گفت خداوند به من امر کرده این را بگیرم، لذا آستین خود را باز کرد و پرنده در آن جای گرفت، در این هنگام بازرسید و گفت: من چند روز است او را

تعقیب می‌کنم چرا از من گرفتی. پیامبر (ص): خداوند به من امر کرده این را مایوس نکنم ران او را قطع کرد و به باز داد و از آنجا عبور کرد، بعد از مدتی به مرداری رسید که بوگرفته و کرم‌ها در آن جای گرفته بودند. گفت: خداوند به من امر فرموده از این فرار کنم و لذا از آنجا دور شد. او هنگامی که از سفر برگشت در خواب دید به او می‌گویند: تو دستورات ما را به کار گرفتی آیا می‌دانی آن‌ها چه بودند، گفت خیر، گفتند: آن کوه علامت غضب بود، هنگامی که بنده‌ای غضب می‌کند جز خودش را مشاهده نمی‌کند و از فراوانی غضب خود را فراموش می‌سازد و مقام خود را نمی‌شناسد ولی هرگاه خودش را شناخت و غضب او فرونشست مانند آن لقمه می‌شود. اما آن طشت عمل صالح است اگر کسی بخواهد آن را مخفی بدارد، خداوند آن را آشکار می‌گرداند و پاداش صاحبش را در آخرت می‌دهد، اما آن پرنده مردی است که تو را نصیحت می‌کند و نصیحت او را قبول کن، اما باز مردی است که از تو حاجتی می‌خواهد او را ناامید نکن و اما گوشت گندیده آن غیبت است از آن دوری کن. (ایمان و کفر، الإیمان و الکفر بحارالانوار، ج ۲/ص ۱۹۴).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سخنان مقام معظم رهبری در مورد امام رضا (ع): باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه (ع) به‌درستی شناخته‌نشده و ارج و منزلت جهاد مراتب بار آنان حتی بر شیعیان نشان نیز پوشیده مانده است. علی‌رغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه (ع) امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فراگرفته و حیات سیاسی برجسته‌ترین چهره‌های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس‌ترین دوران تاریخ اسلام را در برمی‌گیرد با غرض‌ورزی یا بی‌اعتنایی و یا کج‌فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبرو شده است. این است که ما از یک تاریخچه مدون و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پرمآجرای آن پیشوایان، تهیدستیم. زندگی امام رضا (ع) که قریب بیست‌سال از این دوره تعیین‌کننده و مهم را فراگرفته از جمله برجسته‌ترین بخشه‌ای آن است که بجاست درباره آن تأمل و تحقیق لازم به کار رود. مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه (ع) به‌طور شایسته موردتوجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به‌طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به

حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت (ع) مبارزه سیاسی خود را به گونه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بی‌شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی و رفع تحریف‌ها و کج‌فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می‌آمد؛ اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هدف‌ها محدود نمی‌شد و بزرگ‌ترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواری‌های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه (ع) از دوران امام سجاد (ع) و بعد از حادثه عاشورا به زمینه‌سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند. در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام رضا (ع) جریان وابسته به امامان اهل بیت یعنی شیعیان همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. در این مدت بارها زمینه‌های آماده‌ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید. اما در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید اختناق و فشار و سختگیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود. ائمه (ع) در میان طوفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه‌لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند؛ و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند و این خنجر برنده همواره در پهلوئی دستگاه خلافت، فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی آسایش رازانان سلب کرد. هنگامی که امام کاظم (ع) پس از مہر مومنها حبس در زندان هارونی مسموم و شهید شد در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناقی کامل حکمفرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران امام (ع) «از شمشیر هارون خون می‌چکید». بزرگ‌ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه سلامت‌بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود و با شیوه تقیه‌آمیز و شگفت‌آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی‌عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده‌ساله زندگی امام رضا در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج‌ساله جنگ‌های داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند؛ اما به تدبیر می‌توان فهمید که امام رضا در این دوران همان مبارزه درازمدت اهل بیت (ع) را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت‌گیری و همان اهداف ادامه می‌داده است. هنگامی که مأمون در سال صد و نود و هشت از جنگ قدرت با امین فراغت‌یافت و لاف‌بی‌منازع را به چنگ آورد یکی از اولین تدابیر او حل مشکل علویان و مبارزات تشیع بود، او برای این منظور، تجربه همه خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه‌ای که نمایشگر قدرت، وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه‌های قدرت از ریشه‌کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می‌دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به‌بندکشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم در زندان هم نتوانست از شورش‌ها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و بعلاوه بر اثر جنگ‌های داخلی میان بنی‌عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می‌کرد بی‌شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی‌تری بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع‌بینانه فکر می‌کرد. گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده‌ساله بعد از شهادت امام هفتم تا آن روز و به‌ویژه فرصت پنج‌ساله جنگ‌های داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود. مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام رضا از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت پیش

آمد و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود تحقق یافت.

حادثه ولیعهدی: در این حادثه امام رضا (ع) در برابر يك تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض يك نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد. در این نبرد رقیب که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود، مأمون بود. مأمون باهوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می شد و می توانست آن چنان که برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می یافت که از سال چهل هجری یعنی از شهادت امام علی (ع) هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی می توانست درخت تشیع را ریشه کن کند و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت های طاغوتی فرورفته بود به کلی نابود سازد. اما امام رضا (ع) با تدبیری الهی بر مأمون آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود به طور کامل شکست داد و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد بلکه حتی سال ۲۰۱ ق. یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت ترین مهر و موم های تاریخ تشیع شد و نفس تازه ای در مبارزات علویان دمیده شد؛ و این همه به برکت تدبیر الهی امام رضا و شیوه حکیمانه ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد. برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می پردازیم. مأمون از دعوت امام رضا (ع) به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می کرد:

- **اولین و مهم ترین آن ها، تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرامو بی خطر بود.** همان طور که گفتم شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست. شیعیان با اتکاء به این دو عامل نفوذ، اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبان خود می رساندند و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود، به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می ساختند و چنین بود که دایره تشیع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می یافت و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی اینجا و آنجا در همه دوره ها قیام های مسلحانه و حرکات شورشی گرانه را بر ضد دستگاه های خلافت سازماندهی می کرد. مأمون می خواست یکباره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و به این وسیله کارایی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روز به روز افزایش یافته بود به صفر برساند. با این کار مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می گرفت زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق العنان وقت و متصرف در امور کشور است نه مظلوم است و نه آن چنان مقدس. این تدبیر می توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت قرار دهد و آنرا از حد يك تفکر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاه ها ممنوع و مبعوض است از نظر مردم بخصوص ضعفا پرجاذبه و استفهام برانگیز است خارج سازد.

- **دوم، تخطئه مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت ها بود،** مأمون با این کار به همه شیعیان مزورانه ثابت می کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافت های مسلط که همواره جزء اصول اعتقادی شیعه به حساب می آمده است يك حرف بی پایه و ناشی از ضعف و عقده های حقارت بوده است، چه اگر خلافت های دیگران نامشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که جانشین آن ها است می باید نامشروع و غاصبانه باشد و چون امام رضا (ع) با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مأمون او را قانونی و مشروع دانسته پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این، نقض

همه ادعاهای شیعیان است، با این کار نه فقط مأمون از امام (ع) بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگان اعتراف می‌گرفت بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع یعنی ظالمانه بودن پایه حکومت‌های قبلی را نیز درهم می‌کوبید. علاوه بر این ادعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی ائمه به دنیائزیا این کار نقض می‌شد که آن حضرات فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته‌اند نسبت به آن زهد می‌ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شد به سوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن متنعم کردند.

- **سوم**، اینکه مأمون با این کار، امام را که همواره يك كانون معارضه و مبارزه بود در کنترل دستگاه‌های خود قرار می‌داد. به جز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود درمی‌آورد و این موفقیتی بود که هرگز هیچ‌یک از اسلاف مأمون چه بنی‌امیه و چه بنی‌عباس بر آن دست نیافته بودند.
- **چهارم**، اینکه امام را که يك عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤالاتها و شکوه‌ها بود در محاصره مأموران حکومت قرار می‌داد و رفته‌رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.
- **پنجم**، این بود که با این کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دین‌داران به دنیاطلبان از آبروی دین‌داران می‌کاهد و بر آبروی دنیاطلبان می‌افزاید.
- **ششم**، آنکه در پندار مأمون، امام با این کار به يك توجیه‌گر دستگاه خلافت بدل می‌گشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی‌نظیری که وی به‌عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می‌گرفت هیچ نغمه مخالفی نمی‌توانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این خود در حکم حصار منیعی بود که می‌توانست همه خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشم‌ها پوشیده بدارد.

به جز این‌ها هدف‌های دیگری نیز برای مأمون متصور بود. چنانکه مشاهده می‌شود این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ‌کس جز مأمون نمی‌توانست آن را به خوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر بودند. از برخی گزارش‌های تاریخی چنین برمی‌آید که حتی «فضل بن سهل» وزیر و فرمانده کل و مقرب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی‌خبر بوده است. مأمون حتی برای اینکه هیچ‌گونه ضربه‌ای بر هدف‌های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید داستان‌های جعلی برای علت‌وانگیزه این اقدام می‌ساخت و به این‌وآن می‌گفت. حقا باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌نظیری برخوردار بود؛ اما آن‌سوی دیگر این صحنه نبرد، امام (ع) است و همین است که علی‌رغم زیرکی شیطنت‌آمیز مأمون تدبیر پخته و همه‌جانبه او را به حرکتی بی‌اثر و بازپچه‌ای کودکانه بدل می‌کند، مأمون با قبول آن همه زحمت و باوجود سرمایه‌گذاری عظیمی که در این راه کرد از این عمل نه تنها طرفی برنمیست بلکه سیاست او به سیاستی بر ضد او بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام (ع) را هدف گرفته شده بود خود او را آماج قرارداد، به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کان‌لم‌یکن شمرده، بالاخره همان شیوه‌ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگان در پیش گرفته بودند یعنی «قتل» و مأمون که در آرزوی چهره قداست مآب خلیفه‌ای موجه و مقدس و خردمند، این‌همه تلاش کرده بود سرانجام در همان مزبله‌ای که همه خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند، یعنی فساد و فحشا و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلتید. دریده شدن پرده ریا مأمون را در زندگی پانزده‌ساله او پس از حادثه ولیعهدی در ده‌ها نمونه می‌توان مشاهده کرد که از جمله آن به

خدمت گرفتن قاضی القضاة فاسق و فاجر و عیاش همچون یحیی بن اکثم و هم‌نشینی و مجالست با عموی خواننده و خنیارگش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده‌داری در دارالخلافه او در بغداد است.

تشریح سیاست‌ها و تدابیر امام رضا علیه السلام:

۱. هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایی خود پر کرد، به طوری که همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء حضرت را از وطن خود دور می‌کند، امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوش‌ها رساند، در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده‌اش، در هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می‌داد، با گفتار و رفتار با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست، همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش‌بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می‌شدند در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این‌طور ظالمانه از آنان جدا می‌کرد و به قتلگاه می‌برد لبریز شد.
۲. هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند. این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا، (ع) ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است، متصدیان امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام امیرالمؤمنین آن را به امام (ع) تقدیم می‌کند و علی بن موسی دست رد به سینه او می‌زند. خود امام در هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این‌وآن می‌رساند و همواره می‌گفت من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم. طبیعی بود که این سخن همچون عجیب‌ترین پدیده سیاسی، دهان‌به‌دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چندساله دست می‌زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می‌رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می‌گرداند کسی مثل امام رضا (ع) پیدا می‌شود که به ولیعهدی با بی‌اعتنایی نگاه می‌کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی‌پذیرد. مقایسه‌ای که از این رهگذر میان امام (ع) و مأمون عباسی در ذهن‌ها نقش می‌بست درست عکس آن چیزی را نتیجه می‌داد که مأمون به خاطر آن سرمایه‌گذاری کرده بود.
۳. با این‌همه امام (ع) فقط بدین جهت ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ‌یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می‌کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعداً به تدریج می‌توان امام را به صحنه فعالیت‌های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد، روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مأمون نقش بر آب می‌شد و بیشتر هدف‌های او برآورده نمی‌گشت. امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و زهرا از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار بود چهره‌ای به خود می‌گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری نه نهی نه تصدی مسؤولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ‌گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه. روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسؤولیت‌ها کناره می‌گیرد، نمی‌تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد، مأمون به خوبی این نقیصه را حس می‌کرد و لذا پس از آنکه کار ولیعهدی انجام گرفت بارها در صدد برآمد امام را برخلاف تعهد قبلی با لطایف‌الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند، اما هر دفعه امام هوشیارانه نقشه او را خنثی می‌کرد. یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام رضا نقل می‌کند

که مأمون به امام می‌گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف‌شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس و امام استنکاف می‌کند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می‌آورد و نمونه بسیار مهم و جالب دیگر ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه «که مردم قدر تو را بشناسند و دل‌های آنان آرام گیرد»، امام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند، امام استنکاف می‌کند و پس از اینکه مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند امام به این شرط قبول می‌کند که نماز را به شیوه پیغمبر و علی بن ابی‌طالب به‌جا آورد و آنگاه امام از این فرصت چنان بهره‌ای می‌گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می‌سازد و امام را از نیمه‌راه نماز برمی‌گرداند، یعنی به‌ناچار ضربه‌ای دیگر بر ظاهر ریاکارانه خود وارد می‌سازد.

۴. اما بهره‌برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از این‌ها مهم‌تر است: امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل‌بیت در سال چهل هجری تا آن‌روز و تا آخر دوران خلافت‌بی‌نظیر بوده است و آن برملا کردن داعیه امامت‌شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمان‌هاست. میز خطابه عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یک‌صد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه جز به خاصان و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه‌یک آن‌ها قرار نمی‌گرفت آن را به گوش همه رساند، مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مأمون که در آن قوی‌ترین استدلال‌های امامت را بیان فرموده است؛ نامه جوامع‌الشریعه که در آن‌همه رئیس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم بیان کرده است؛ قصائد فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایت‌عهدی سروده شده و برخی از آن مانند قصیده دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصائد برجسته عربی به شمار رفته است نمایشگر این موفقیت عظیم امام (ع) است. در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از افاق اسلامی هنگامی که خبر ولایت‌عهدی امام (ع) رسید در خطبه فضائل اهل‌بیت بر زبان رانده شده بود و اهل‌بیت پیغمبر که نود سال علناً بر منبرها دشنام داده شده بودند و مهر و موم‌های متمادی دیگرکسی جرت بر زبان آوردن فضائل آن‌ها را نداشت، اکنون همه‌جا به عظمت و نیکی یاد می‌شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی‌خبرها و بی‌تفاوت‌ها با آنان آشنا شدند و به آن، گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند، محدثان و متذکران شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی‌شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان رانند.

۵. در حالی که مأمون امام را جدا از مردم می‌پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام و مردم می‌خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد. باینکه مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را طوری انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل‌بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد، در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل‌هایی که با او نامهربان بودند قرارداد، در نیشابور حدیث سلسله‌الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه‌ها و معجزه‌های دیگری نیز آشکار ساخت و در جای‌جای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد. در مرو هم که سرمنزل اصلی و اقامتگاه دستگاه خلافت بود هرگاه فرصتی دست‌داد حصارهای دست‌تگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.

۶. نه تنها سر جنبانان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند بلکه قرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که

بیشترین دوره‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دوردست و با سختی و دشواری می‌گذراندند با حمایت امام رضا، (ع) حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. هر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفتاده بوده و هیچ‌کس از سر جنابان خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه‌های دولتی به سر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می‌کرد میان شهرها و آبادی‌ها سرگردان و فراری می‌گذرانید، توانسته حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف‌ترین و شیواترین قصیده خود را که ادعای نامه نهضت نبوی ضد دستگاه‌های خلافت اموی و عباسی است برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه به همه اقطار عالم اسلام برسد، به طوری که در بازگشت از محضر امام آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه می‌شنود.

اکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام (ع) را بانگیزه‌هایی که اشاره شد به آن میدان کشانده بود می‌افکنیم. یک سال پس از اعلام ولیعهدی وضعیت چنین است: مأمون چه در متن فرمان ولایتعهدی و چه در گفته‌ها و اظهارات دیگر او را به فضل و تقوی و نسب رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و حتی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند به عنوان یک چهره درخور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال علم و تقوی و خویشی با پیغمبر، بزرگ‌تر و شایسته‌تر است شناخته‌اند. مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوشبین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد بلکه حتی امام (ع) مایه ایمان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است. در مدینه، مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی، (ع) به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از ده‌ها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است. کوتاه‌سخن آنکه مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی به دست نیاورده که بسیاری چیزها را ازدست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد. اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و درصدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه‌گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی‌ناپذیر دستگاه‌های خلافت یعنی ائمه اهل بیت (ع) به همان شیوه‌ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند یعنی قتل. بدیهی است قتل امام رضا پس از چنان موقعیت ممتاز به آسانی میسر نبود. قرائن نشان می‌دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان‌تر به کاربرد، به گمان زیاد اینکه ناگهان در مرو شایع شد که امام (ع) همه مردم را بردگان خود می‌دانند، جز با برنامه‌ریزی عمال مأمون ممکن نبود. هنگامی که اباصلت این خبر را برای امام آورد حضرت فرمود: «بارالها ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین تو شاهدهی که نه من و نه هیچ‌یک از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته ایم و این یکی از همان ستم‌هایی است که از سوی اینان به ما می‌شود.» تشکیل مجالس مناظره با هر آن‌کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می‌رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامی که امام مناظره کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه جا پیچید مأمون درصدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله‌ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. البته چنانکه می‌دانیم هرچه تشکیل مناظرات ادامه می‌یافت قدرت علمی امام آشکارتر می‌شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر. بنا بر روایات یک یا دو بار توطئه قتل امام را به وسیله نوکران و ایادی خود ریخت و یکبار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند اما این شیوه‌ها هم نتیجه‌ای جز جلب اعتقاد همان متصدیان به رتبه معنوی امام، به بار نیاورد و مأمون در مانده‌تر و خشمگین‌تر

تولد کریم اهل بیت (س) و میلاد خجسته امام مهربانی (ع)

شد، در آخر چاره‌ای جز آن نیافت که به دست‌خود و بدون هیچ واسطه‌ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر ۲۰۳ هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست‌خود را به جنایت بزرگ و فراموش‌نشده‌ی قتل امام آلود. مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه (ع) به‌طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «**مبارزه حاد سیاسی**» است. در تمام دوران صدوچهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام رضا (ع) جریان وابسته به امامان اهل‌بیت یعنی شیعیان همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. **حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای**



۱۳ تیر تا ۲۳ تیر ۱۳۹۸ - دهه کرامت - مبارک

دهه کرامت مبارک